

اجازه دهید سوال آخر را اول پرسیم؛ آیا آینده خاورمیانه به نتیجه انتخابات آمریکا گره خورده است؟

می‌توان گفت هیچ منطقه‌ای در سیاست بین‌الملل، از محدوده تاثیرگذاری انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا و یا هر تحول دیگری در آن کشور خارج نیست. در این میان برخی مناطق جهان به دلیل ماهیت درونی، شرایط استراتژیک و موقعیت ژئوپلتیک، اثر پذیری بیشتری از تغییرات سیاسی و اقتصادی آمریکا دارند؛ از جمله منطقه خاورمیانه. قطعاً تغییر روسای جمهور در آمریکا، که با تغییر نگاه و تاکتیک‌ها همراه خواهد بود، بر کشورهای مختلف اثر خواهد گذاشت. کشورهای خاورمیانه نیز به عنوان یک منطقه مهم که ابعاد اقتصادی و جغرافیای سیاسی آن بسیار برای کشورهای غربی حائز اهمیت است، تحت تاثیر تحولات سیاسی کشورهای غربی از جمله ایالات متحده قرار دارند. بنابراین انتخابات پیش روی آمریکا بر مناسبات منطقه‌ای و تعامل کشورها و ائتلاف‌ها و اتحادها اثر خواهد گذاشت؛ نمی‌توان این اهمیت و اثر پذیری را کتمان کرد.

آیا تفاوت بایدن و ترامپ برای خاورمیانه، به اندازه تفاوت اوباما و بوش خواهد بود؟

فکر می‌کنم شرایط انتخابات ریاست جمهوری فعلی آمریکا بسیار متفاوت با انتخابات‌های پیشین است. از این جهت که سطح رقابت‌های انتخاباتی در حال حاضر، بر اثر سیاست‌ورزی‌های چهار سال اخیر دولت ترامپ، بسیار تنزل یافته است. اکنون در آمریکا شاهد آن هستیم که فرآیند تبلیغات و کمپین‌های انتخاباتی، بیش از برنامه محوری و ارائه برنامه برای مدیریت کشور و ارتقا سطح رفاه عمومی، به سمت فعالیت‌های سلبی، نکوهش طرف مقابل و استفاده از ظرفیت منتقدان کاندیدای رقیب پیش رفته است. نه از سمت بایدن و نه از سمت ترامپ برنامه خاصی مشاهده نمی‌شود و اینکه در سیاست خارجی بر چه مدارى حرکت خواهند کرد یا برای حل معضلات داخلی آمریکا چه برنامه‌ای دارند، مطرح نشده است.

این امر برمی‌گردد به این موضوع که اولاً ترامپ تقریباً تمامی مسائل سیاست خارجی را گره زده به مسائل داخلی و انتخاب در دوره بعد، و ثانیاً تحت تاثیر این سیاست‌ورزی ترامپ، اردوگاه حزب رقیب نیز بیش از آنکه به دنبال ارائه برنامه منسجم به منظور مقابله با کارزار انتخاباتی ترامپ باشد، به دنبال نقاط ضعف ترامپ مثل تضعیف اقتصاد آمریکا در دوران اپیدمی کرونا است؛ با برجسته کردن چنین مسائلی سعی دارند عملکرد ترامپ را مورد هدف قرار دهند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اگر در دوران بوش و دوران اوباما، شاهد نوعی برنامه محوری و وجود سناریوهای مشخص در برنامه کاندیداهای ریاست جمهوری برای سیاست خارجه آمریکا، به ویژه درباره خاورمیانه بودیم، اکنون این چنین برنامه‌ها و سناریوهایی را مشاهده نمی‌کنیم.

اما در مورد اصل سوال شما؛ من قائل به این قیاس نیستم و باور ندارم تحولی که با انتخاب اوباما نسبت به دوره بوش پیرامون مسئله خاورمیانه رخ داد، این بار نیز با انتخاب بایدن اتفاق بیافتد. زیرا بسیاری از متغیرهای سیاسی

و اقتصادی نسبت به آن زمان متفاوت است؛ ضمناً اکنون افرادی که در خاورمیانه بر مسند قدرت قرار می‌گیرند، به شیوه‌های متفاوتی نسبت به دوران بوش بر سرکار آمده‌اند.

باراک اوباما در دوران بهار عربی بسیار آشفته کار کرد، و امروز نیز در لبنان و عراق شاهد تظاهرات گسترده هستیم. با توجه به اینکه بایدن معاون اوباما بود، نتیجه انتخابات پیش روی آمریکا چه تاثیری می‌تواند بر روند اعتراضات در این دو کشور داشته باشد؟

در ساختار سیاسی ایالات متحده آمریکا، تاکتیک و استراتژی از یکدیگر مجزا هستند. در بخش استراتژی هر دو حزب دیدگاه مشابهی درباره موضوعات خاورمیانه دارند؛ ولی در تاکتیک‌ها و روش‌ها متفاوت هستند. مسائلی که اکنون در خاورمیانه جریان دارد، خصوصاً در عراق و لبنان، در زمره مسائلی قرار دارند که احزاب آمریکایی صرف نظر از اینکه چه کسی رئیس جمهور باشد، با آن درگیر خواهند بود و روی کار آمدن فرضاً بایدن در انتخابات پیش رو، تفاوت بنیادینی در اصل رویکرد آمریکا ایجاد نخواهد کرد؛ تفاوت تنها در تاکتیک‌هاست.

مثلاً در دوران‌های جمهوری خواهان مثل دوره ترامپ، حل و فصل مسائل کشورهای منطقه، خصوصاً در مورد کشورهایی که با نوعی شکنندگی در ساختارهای سیاسی خود مواجه هستند، مبتنی بر یک نوع نگاه از بالا به پایین و اعمال روش‌های سخت برای حل مشکلات است که این روش در این دوره با عقب نشینی‌های عجیب در بزنگاه‌های سیاسی و تلاش برای تحقق شعار «اول آمریکا» مسائل و چالش‌ها را تشدید و فراگیرتر کرد؛ امری که تاکنون جواب نداده و بخشی از معضلات فعلی خاورمیانه محصول همین نگاه بالا به پایین و فشارهای خارجی است.

از سوی دیگر راهبرد معمول دموکرات‌ها، اجماع‌سازی جهانی و منطقه‌ای از یک سو و ارتباط‌گیری با گروه‌های موجود در کشور هدف و به عبارت دیگر اعتقاد به دیپلماسی و مذاکره است. در صحنه سیاست بین‌الملل نیز تلاش حزب دموکرات آمریکا متمرکز بوده بر درگیر کردن کنش‌گران ثالث مثل اتحادیه اروپا یا دیگر کشورهای منطقه.

روش اول که جمهوری خواهان معمولاً از آن استفاده می‌کنند، ممکن است به صورت مقطعی جواب‌گو باشد، و بتواند پوسته آن کشور را برای مدتی بهبود ببخشد ولی در بلندمدت آثار آن هویدا خواهد شد؛ کما اینکه امروز آثار آن را در عراق و یا مذاکرات صلحی که در افغانستان جاری است می‌بینیم. اما روش حزب دموکرات طولانی مدت و نیازمند دیپلماسی و چانه زنی است. این روش معمولاً اگر بتواند به نتیجه برسد، که به نتیجه رسیدن آن بسیار دشوار است، موفقیت بیشتری به دنبال دارد.

آنچه که ما اکنون در خاورمیانه می‌بینیم، این است که سیاست آمریکا پس از بهار عربی، به خصوص پس از روی کار آمدن ترامپ، عملاً با نوعی آشفتگی در موضع‌گیری‌ها مواجه شده است. ریشه این آشفتگی از نظر من در این

است که مسائل بین‌المللی در حال حاضر، تبدیل به متغیری تابع مسائل داخلی آمریکا شده‌اند. ترامپ از تمام مسائل حوزه سیاست خارجی آمریکا در راستای تمدید دوره ریاست جمهوری خود استفاده می‌کند. در صورت پیروزی ترامپ در انتخابات پیش رو، احتمالاً سیاست خارجی ایالات متحده شفاف‌تر خواهد شد. ولی با چشم انداز فعلی، امیدی به حل و فصل چالش‌های خاورمیانه نیست. زیرا بخشی از چالش‌های موجود در کشورهایی مثل عراق و لبنان، از طرفی تابع مسائل داخلی کشورها مثل اجماع گروه‌های سیاسی داخلی و کنار گذاشتن اختلافات است، و از طرف دیگر تابع نقش قدرت‌های منطقه‌ای که زورآزمایی‌های منطقه‌ای خود را به کشورهایی نظیر عراق و لبنان منتقل کرده‌اند. مسلماً بدون هماهنگی با این کنش‌گران داخلی و منطقه‌ای، حل بحران‌ها این کشورها ناممکن خواهد بود.

آیا ایران و متحدانش می‌توانند روی عمیق شدن تضادهای داخلی آمریکا و تضعیف ایالات متحده بر اثر شکاف‌های درونی حساب کنند؟

خیر، تضادهای دورن جامعه آمریکا به چند بخش تقسیم می‌شوند. یکی تضادهای اجتماعی است که برمی‌گردد به گسست‌های هویتی، نژادی و قومی جامعه آمریکا. تجربه ثابت کرده است این نوع تضادها در چارچوب فرهنگ آمریکایی ادغام شده و علی‌رغم فراز و فرودها و اعتراضات مقطعی، در نهایت فرهنگ دموکراتیک و روحیه پذیرش و تساهل که در ایالات متحده غالب است، موفق به مدیریت اعتراضات و جلوگیری از تبدیل شدن آن به چالش‌های بزرگ و بلند مدت خواهد شد.

اما درباره تضادهای سیاسی یا همان رقابت‌های حزبی؛ صرف وجود احزاب و قواعد دموکراسی، مانع از تبدیل اختلافات بین احزاب به چالش‌های جدی و بحران‌های عمیق سیاسی می‌شود. به علاوه همانطور که اشاره کردم استراتژی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا با تغییر حزب حاکم، تغییر چندانی نخواهد کرد. هر کسی که رئیس‌جمهور باشد در راستای توسعه ارزش‌های آمریکایی، تامین منافع ملی ایالات متحده و تثبیت جایگاه آمریکا در سیاست بین‌الملل تلاش خواهد کرد؛ تفاوت تنها در تاکتیک‌هاست. بنابراین اگر کشوری بخواهد روی تضادهای داخلی آمریکا حساب ویژه‌ای باز کند، در حقیقت دارد فرصت‌هایش را می‌سوزاند.

این جمله را از زبان هر سه رئیس‌جمهور اخیر ایران شنیده‌ایم: "ما آمریکا را در جهان منزوی کرده‌ایم". آیا تحلیل این سه دولت صحیح بوده است؟

ادعای انزوای آمریکا را باید با شاخص سنجید؛ طرح یک ادعا لزوماً به معنای حقیقت داشتن آن نیست. برخی مواقع دعاوی پاسخی هستند به افکار عمومی داخلی یا تلاشی برای توجیه ناکارآمدی در سیاست خارجی. برای مثال در دوران آقای خاتمی دولت تلاش زیادی کرد تا از طریق تنش‌زدایی مسیرهای جدیدی در سیاست خارجی

ایران باز کند ولی در نهایت با حمله امریکا به خاورمیانه، نام ایران در محور شرارت جرج بوش قرار گرفت. در چنین شرایطی طبیعی است شخصی که مسئولیت سیاست خارجی کشور را برعهده دارد، با این جملات به توجیه وضعیت بپردازد. در زمان آقای احمدی نژاد نیز تلاش شد مسئله هسته‌ای به یک مسئله هویتی تبدیل شود ولی در نهایت با تحریم‌های سنگینی مواجه شدیم که اقتصاد کشور را در موقعیت خطرناکی قرار داد. در اینجا هم رئیس جمهور باید شرایط را توجیه می‌کرد. در دولت آقای روحانی هم به همین شکل، زمانی که برجام به این سرنوشت دچار شد، مسلم است که شخص رئیس جمهور ناچاراً توجیهاتی برای این پیشامد مطرح کرد. نکته مهم تر اینکه بر فرض محال صحت این ادعا مسئله آن است که دستاورد این انزوا برای ما چه بوده؟ صرف منزوی کردن امریکا در سه دهه اخیر چه تاثیری بر رشد و توسعه کشور از حیث بسیج منابع مالی و تکنولوژیک بین المللی برای ما داشته است؟ دنیای امروز دنیای واقعیت‌ها و رقابت‌هاست و هر بیانیه و شعاری که مطرح می‌شود پیرو آن افکار عمومی خواهان دستاورد و نتیجه ملموس است. به عبارت دیگر در دنیای جهانی شده کنونی افکار عمومی از سیاست خارجی شعار نمی‌خواهد بلکه نتیجه عینی طلب می‌کند.

اما در مورد واقعیت انزوا؛ شاید در مقاطعی ایالات متحده آمریکا در برخی موضوعات مثل قضیه اخیر مکانیسم ماشه دچار انزوا شده باشد، ولی نمی‌توان گفت آمریکا به کشوری منزوی در جهان بدل شده است. بلکه هم در شاخص‌های سیاسی و هم در شاخص‌های اقتصادی، تفاوت چندانی میان دوران ترامپ و دوران پیش از رئیس جمهور شدن او دیده نمی‌شود. به علاوه حتی اگر هم بپذیریم آمریکا در دوره فعلی دچار انزوا شده، این انزوا بیش از آنکه ناشی از اقدامات ایران در سیاست خارجی باشد، ناشی از نوع رفتار و عملکرد دستگاه دیپلماسی دولت ترامپ بوده است. این دولت دست به اقداماتی زد که متحدین آمریکا با آن همراهی نکردند؛ البته فقط در حوزه سیاسی، وگرنه برای مثال در حوزه اعمال تحریم‌های اقتصادی و فشار به ایران، با کناره‌گرفتن از موضوع عملاً آمریکا را در اعمال فشار حداکثری به ایران همراهی کردند.

اتمام تحریم‌های تسلیحاتی چه تاثیری بر میزان نفوذ ایران در منطقه دارد؟ با توجه به اینکه ایران تاکنون نیز حداقل برای ارسال سلاح به دیگر کشورهای منطقه با محدودیتی روبرو نبوده است.

اگر در سطح استراتژی نظامی نگاه کنیم، خب ایران در این سال‌ها سلاح خرید و فروش کرده است. ولی اکنون فرآیند خرید و فروش سلاح که قبلاً با هزینه گزاف و محدودیت زیاد انجام می‌شد، با هزینه و محدودیت کمتر امکانپذیر است. قبلاً خرید برخی سلاح‌ها برای ایران ممکن نبود، یا اگر هم خریدی انجام می‌شد در حجم محدود و با صرف هزینه زیاد به سرانجام می‌رسید. طبیعتاً اکنون فضای مبادلات نظامی برای ایران تسهیل می‌شود. از نظر سیاسی نیز باید گفت که برداشته شدن این تحریم‌ها بیشتر اثر نمادین دارد؛ از این جهت که به عنوان دستاورد برجام نشان داده می‌شود. از سوی دیگر حداقل در عرصه نظامی و به تبع آن جنبه‌هایی از عرصه سیاسی، ایران

تبدیل به یک کنشگر عادی خواهد شد، که امکان چانه زنی در دیپلماسی دفاعی را برای ایران فراهم می‌آورد. البته مسلماً معضلات اقتصادی کشور تا حد زیادی اثرات برداشته شدن تحریم‌های تسلیحاتی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

تمام دولت‌های پس از جنگ در ایران، حداقل در برهه‌ای از دوران خود، امید به اختلاف و تقابل میان اروپا و آمریکا داشتند؛ چقدر این امید ریشه در واقعیت داشت؟

تقریباً هیچ؛ این فرض را به هیچ عنوان نمی‌توان منطبق بر واقعیت‌ها دانست. تجربه بارها و بارها اثبات کرده که کشورهای اروپایی به اقتضای تاریخ و همچنین به دلیل موقعیتی که در نظام بین‌المللی دارند، ممکن است در روش‌ها با آمریکا اختلاف نظر داشته باشند ولی در اصول کلان معمولاً با آمریکا همراه هستند. این امر یک دلیل تاریخی دارد که برمی‌گردد به نقش آمریکا در قرن بیستم، خصوصاً در جنگ جهانی دوم و جنگ سرد، و نقشی که آمریکا در تامین امنیت، بقای کشورهای اروپایی و به ویژه احیای اقتصاد اروپا پس از جنگ جهانی دوم ایفا کرد. اروپا حتی در قرن ۲۱ نیز هنوز برای تامین امنیت خود وابستگی شدیدی به ایالات متحده دارد. علاوه بر امنیت، در حوزه اقتصاد نیز آمریکا جز بزرگترین شرکای اقتصادی اروپاست. اروپا هرگز منافع اقتصادی خود در رابطه با آمریکا را فدای دیگر کشورها نخواهد کرد. شاید امروز در آمارها نقش چین نیز در اقتصاد اتحادیه اروپا بسیار برجسته باشد، ولی اروپاییان از نظر فرهنگی و هویتی نیز به آمریکایی‌ها بسیار نزدیک هستند. به هر حال همه آن‌ها در چارچوب لیبرال دموکراسی و نظام سرمایه‌داری فعالیت می‌کنند.

این قرابت فرهنگی و هویتی به علاوه منافع مشترک اقتصادی، باعث می‌شود اروپا همواره در مسائل کلان و مهم، خصوصاً در بزنگاهایی که تصمیم‌های سرنوشت‌ساز اتخاذ می‌شود، در کنار آمریکا باقی بماند. اختلافات اروپا و آمریکا درباره مسائل جزئی‌تر است؛ در همین مسئله برجام یا مکانیسم ماشه و تمدید تحریم‌های تسلیحاتی ایران هم اگر دقت کنید، متوجه خواهید شد که موضع اروپا به هیچ وجه موضع مورد انتظار ایران نبود. درست است که طرف‌های اروپایی با روند برجام، و نه با ایران، اعلام همراهی کردند ولی پیشنهادهایی که ارائه می‌دادند حاکی از این بود که به دنبال راضی نگه داشتن ایالات متحده هستند. در مقطع فعلی انتقادات اروپا از آمریکا صرفاً محدود به رفتارهای غیرهنجارمند ترامپ است که می‌تواند اعتبار کشورهای غربی را در آینده نظام حقوقی بین‌المللی تحت الشعاع قرار دهد. وگرنه مواضع اروپا در مسائلی از قبیل حقوق بشر، سیاست منطقه‌ای ایران، تحریم‌های اقتصادی و مسئله موشکی ایران، تفاوت چندانی با مواضع آمریکا ندارد.

بنابراین این دستور کار سیاست خارجی دولت‌های مختلف ایران مبنی بر اختلاف افکنی میان اروپا و آمریکا، بیش از آنکه ناشی از واقعیت‌های موجود باشد، ناشی از تصورات ذهنی طرف ایرانی، عدم شناخت و عدم فهم صحیح

مناسبات بین‌المللی بوده است. به سیاست خارجی و عرصه بین‌المللی آن‌گونه نگاه کردیم که دوست داریم، نه آن‌گونه که واقعا هست!

در برابر رویکرد امید به اروپا، راهکار توسعه همکاری با شرق، خصوصا با چین و روسیه، مطرح می‌شود. مسئله آن است که چین و روسیه روابط گسترده و دوستانه‌ای با اسرائیل دارند؛ پس ایران اگر می‌خواهد شریک استراتژیک این دو کشور به حساب بیاید، باید از مواضع ایدئولوژیک خود در سیاست خارجی عقب‌نشینی کند. با این توصیف آیا همکاری استراتژیک ایران با چین و روسیه در آینده امکان‌پذیر است؟

صرف نظر از جایگاه اسرائیل در مناسبات ایران با کشورهای نظیر چین و روسیه، باید بدانیم که جهان معاصر یک جهان اقتصادی است؛ منافع و قدرت کشورها بر پایه اقتصاد، دانش و تکنولوژی است. در این جهان صحبت از اتحاد‌های استراتژیک و همکاری‌های امنیتی بلندمدت براساس برداشتی که در دوران جنگ سرد وجود داشت، عملاً رنگ باخته است. کشورهایی که هنوز به دنبال تامین امنیت از طریق اتحاد‌های استراتژیک و همکاری‌های نظامی با قدرت‌های بزرگ هستند، چیزی جز صرف هزینه‌گزار و آسیب به منافع ملی عایدشان نخواهد شد. در جهان امروز کشورهای امنیتی بیشتری دارند که راهکارهای اقتصادی را در سیاست خارجی خود اولویت بخشند. زمانی می‌توانیم یک کشور را در برنامه همکاری‌های بلندمدت خود حساب کنیم که به تعریف همکاری‌های اقتصادی با آن کشور بپردازیم؛ خصوصا کشوری مثل چین که امروز بزرگترین شاخص معرفی آن به سیاست بین‌المللی از طریق عنصر اقتصاد است.

بنابراین تصور اینکه کشورهای مثل روسیه و چین حاضر خواهند شد در مسائل امنیتی و استراتژیک کنار ایران بایستند و منافع دو یا چند جانبه خود با اروپا و آمریکا و اسرائیل را فدای رابطه با ایران کنند، تصویری است که چندان منطبق با واقعیت جهان معاصر. آنچه می‌توان اظهار کرد این است که اگر ایران به دنبال تامین امنیت و تامین حداکثری منافع ملی است، باید در وهله اول همکاری‌های اقتصادی را با کشورهای مختلف توسعه دهد و از طریق ایجاد وابستگی متقابل اقتصادی، دیگر کشورها را نسبت به منافع ایران در نظام بین‌الملل حساس کند. در غیراین‌صورت، همین وضعیت فعلی ادامه پیدا خواهد کرد. امروزه کشورهایی که ایران به دنبال همکاری اقتصادی با آنهاست، کشورهایی هستند که بیشترین نقش را در تحریم‌های علیه ایران دارند. رقم‌های بزرگی از پول ایران در هند و چین بلوکه شده است که نشان می‌دهد اگرچه این کشورها در حرف از تحریم‌های آمریکا حمایت نمی‌کنند ولی نقش برجسته‌ای در بلوکه کردن پول‌های ایران دارند. نوع نگاه و انتظارات ما از چین و هند و روسیه، با نوع نگاه و انتظارات آن‌ها از ما بسیار متفاوت است.

سیاست خارجی ایران نیازمند اولویت دادن به منافع ملی، مبتنی بر فهم مناسب از محیط بین‌المللی است. فهمی که در آن متغیرهای اصلی بین‌المللی خصوصا مقوله اقتصاد و جهانی شدن را در دستور کار قرار دهد؛ و تامین امنیت را از مسیر جدید گسترش ارتباطات، تعامل سازنده و گره زدن کشورهای دیگر، از منظر اقتصادی، به منافع ملی ایران را مد نظر قرار دهد. روش‌های خارج از این حالت و توسل جستن به روش‌های امنیتی کلاسیک، ایجاد اتحادهای استراتژیک و نظامی مدل جنگ سرد، نه تنها برای ما نتیجه‌ای به بار نخواهد آورد بلکه باعث افزایش هزینه‌ها و فشارها در آینده خواهد شد.

در سال‌های گذشته بارها مطرح شده که خاورمیانه آبستن است؛ آنچه مسلم است، اینست که این بچه‌ها یا باید سقط بشوند یا سزارین؛ زایمان طبیعی ممکن نیست. نقش ایران در این اتاق عمل چه خواهد بود؟

هیچگاه با این دیدگاه که خاورمیانه آبستن تحولات خاصی است موافق نبودم. زیرا رخداد تحولات در خاورمیانه همیشه به طور مستمر ادامه داشته است. بسته به شرایط داخلی کشورها و دخالت‌های فرمانتقه‌ای، منطقه خاورمیانه همیشه با تحولاتی درگیر بوده که مشابه آن را در دیگر مناطق جهان کمتر دیده‌ایم. جهت‌گیری این تحولات در آینده نیز تابع همان متغیرهایی است که همواره بر خاورمیانه اثر گذاشته‌اند. اولاً نقش خاورمیانه در بازارهای انرژی است که تحت تاثیر کاهش قیمت جهانی نفت و پمپاژ شدید نفت شیل به بازارهای جهانی، افت کرده و وابستگی بسیاری از کشورها، خصوصا در شرق آسیا، به نفت خاورمیانه تا حد زیادی کاهش یافته است.

متغیر دوم تاثیرگذار بر خاورمیانه، مداخلات خارجی است. قبلا این مداخلات بیشتر تحت تاثیر مسئله نفت و انرژی بود ولی امروز شکل آن نسبت به یکی دو دهه قبل تغییر زیادی کرده است؛ شدت آن کاهش یافته و خاورمیانه دیگر مثل گذشته در کانون توجهات نیست. مداخله کشورهای خارجی در دو دهه قبل بسیار فعالانه بود ولی امروز بیشترین توجه را به لحاظ نظامی و استراتژیک، آمریکایی‌ها به خاورمیانه دارند که آن هم نسبت به گذشته بسیار کم شده است. بخشی از علت این موضوع برمی‌گردد به تغییر رویکرد آمریکا نسبت به خاورمیانه، از یک سو کاهش نقش خاورمیانه در بازار انرژی، و از سوی دیگر افزایش اهمیت منطقه شرق آسیا که روز به روز در چشم انداز استراتژیک آمریکا نقش آن پررنگ‌تر می‌شود.

متغیر سوم شرایط داخلی کشورهای خاورمیانه است؛ اقتصاد سیاسی آن‌ها و تحولاتی که رخ می‌دهد. به نظر نمی‌رسد این تحولات در آینده شکل خیلی متفاوتی نسبت به گذشته، به خود بگیرند. مثلا به نظر نمی‌رسد شاهد جنبش‌های دموکراسی خواهانه گسترده باشیم که تضادهای آن با ساختار حکومت ایجاد چالش کند. در کشورهای حوزه خلیج فارس روند فعلی در حال تداوم است و چشم اندازی برای تغییر شرایط حداقل در میان مدت وجود ندارد. در کشورهای منطقه شامات نیز همچنان وجود دولت‌های ورشکسته و ناتوان در اعمال حاکمیت را شاهد

هستیم؛ و در منطقه شمال آفریقا، کشورهای نظیر مصر و لیبی و تونس، عملاً تحولات بهار عربی یا آن‌ها را مثل لیبی به سمت ورشکستگی کشانده است، یا مثل تونس به یک ثبات مقطعی رسیده‌اند و یا مانند مصر همان نظام پیشین در قواره‌ای جدید بر مسند قدرت تکیه زده است.

به نظرم شرق آسیا بیشتر آستان حوادث است. زیرا قدرت نوظهوری به نام چین در آن منطقه حضور دارد که کنش‌های سیاسی و اقتصادی آن در حال افزایش است و به احتمال زیاد در آینده این کنش‌ها ترجمه خواهند شد به افزایش قدرت. این امر ممکن است به تضادها و مواجهاتی میان چین و آمریکا، به عنوان قدرت مستقر در شرق آسیا، بیانجامد.

نقش ایران، عربستان سعودی و ترکیه، به عنوان قدرتهای برتر منطقه، در آینده خاورمیانه به یک اندازه خواهد بود یا یکی بیشتر از بقیه نقش خواهد داشت؟

پاسخ به این سوال نیازمند بررسی متغیرهای زیادی است. آینده منطقه بستگی دارد به تحولات داخلی کشورها و شرایط بین‌المللی. مثلاً در کشور ترکیه از یک سو شاهد تغییر رویکرد دولت در سیاست خارجی هستیم، و از سوی دیگر دولت اردوغان در عرصه داخلی با مشکلات جدی روبروست. حداقل می‌توان گفت ثبات قدرتی که اردوغان تا سال ۲۰۱۵ داشت، دیگر برقرار نیست و شکست نسبی حزب او در انتخابات شهرداری استانبول و افزایش کنش احزاب منتقد این مسئله را اثبات کرد.

ایفای نقش ایران نیز در آینده خاورمیانه به شدت تحت تاثیر مدیریت شرایط اقتصادی و تحریم‌هاست. همچنین نوع تنظیم روابطی که ایران در آینده با آمریکا و اروپا خواهد داشت در آینده ایران حائز اهمیت است. در مورد عربستان هم خب ما شاهد گذار از نسل قبلی خانواده سعودی به نسل جدید هستیم. به احتمال زیاد طی چند سال آینده این گذار اتفاق خواهد افتاد و آینده عربستان بستگی دارد به نگرش‌های این نسل جدید.

پس آینده قدرتهای منطقه‌ای خاورمیانه در وهله اول تحت تاثیر متغیرهای داخلی و تغییر یا تداوم رویکردهای فعلی کشورهاست. ولی با توجه به شرایط فعلی می‌توان گفت که نباید انتظار داشته باشیم در یک یا دو دهه آینده، خاورمیانه شاهد وقوع تحول خاصی باشد و شرایط متفاوتی را نسبت به امروز، یعنی وجود نقش ترکیه، ایران و عربستان، تجربه کند.

آیا اسرائیل نیز به اندازه ترکیه، ایران و عربستان سعودی می‌تواند در آینده خاورمیانه نقش داشته باشد؟

شرایط اسرائیل با باقی کشورهای منطقه تا حدی متفاوت است. اسرائیل تحت فشار ایالات متحده آمریکا با دومینویی از به رسمیت شناختن و عادی سازی روابط با کشورهای عربی مواجه شده است. من این عادی سازی

روابط را تابعی از مسائل سیاست داخلی و انتخابات آمریکا می‌دانم و لاقلاً در شرایط کنونی اصلاتی برای آن قائل نیستم زیرا درست است که تقریباً تمامی کشورهای عربی منطقه از فرسایشی شدن منازعه فلسطین خسته شده اند اما چون این روند به مانند سایر تحولات در جریان سیاست خارجی آمریکا به شدت تحت تاثیر رویکردهای تبلیغاتی و نمایشی دولت فعلی آمریکا قرار گرفته نمی‌توان به ارزیابی دقیق میدانی آن پرداخت و قائل به وزن دهی کمی به متغیرهای موثر در شکل‌گیری این روند شد. اسرائیل همچنان برای ایفای نقش در مسائل خاورمیانه با چالش هویت روبروست. برخلاف ایران که قادر است یک همگرایی هویتی را بین گروه‌ها و احزاب طرفدار خود ایجاد کند، و برخلاف ترکیه که این توانایی را دارد که با توسل به خوانش خاص خود از اسلام در کشورها نفوذ کند و از طریق وابسته‌سازی اقتصادی آن‌ها را تحت کنترل خود قرار دهد، و همچنین برخلاف عربستان که در کشورهای اهل سنت و محافظه‌کار نقش مهمی ایفا می‌کند، اسرائیل برخلاف این سه کشور، در منطقه خاورمیانه توانایی ایجاد یک نگرش و همکاری هویتی را ندارد؛ چون ماهیت و هویت این رژیم با بقیه کشورهای منطقه کاملاً متفاوت است.

نکته دیگر درباره اسرائیل و آینده آن در خاورمیانه این است که تعاملات آن با کشورهای خاورمیانه شدیداً گره خورده به مناسبات آمریکا و غرب. این امر از زمان تاسیس اسرائیل وجود داشته و اسرائیلی‌ها هرگز نتوانسته‌اند خود را از آن رها کنند. امروز اگر اسرائیل به عادی‌سازی روابط با برخی کشورهای نائل می‌شود، نه در پرتو دیپلماسی تل‌آویو، بلکه در پرتو فشار ایالات متحده آمریکا است. البته همین هم در کل جهان غرب یکدست نیست؛ حتی در خود آمریکا نیز نگاه‌های متفاوتی نسبت به اسرائیل وجود دارد. گروه‌های تندرو و تیم فعلی مستقر در کاخ سفید، تمام‌قد از اسرائیل حمایت می‌کنند ولی تیمی بایدن که شاید در آینده بر سر کار آید و موسوم هستند به دموکرات‌های میانه، نسبت به رفتارهای اسرائیل با عرب‌های فلسطینی و اقدامات آن‌ها در بیت‌المقدس و شهرک‌سازی‌ها معترض هستند. در کشورهای اروپایی نیز نسبت به اقدامات اسرائیل منتقدان جدی وجود دارد. لذا نقش اسرائیل در خاورمیانه با توجه به تغییرات سیاسی در اروپا و آمریکا، با فراز و فرود همراه است و این مسئله سبب می‌شود ما نتوانیم با همان دقتی که درباره نقش ایران و ترکیه و عربستان در خاورمیانه صحبت می‌کنیم، از اسرائیل نیز سخن بگوییم.